

شهادتنامه رمضان ناصری

رمضان ناصری، فعال سیاسی عرب، سوم مردادماه ۱۳۸۵ به اتهامات «اقدام علیه امنیت کشور و محاربه» بازداشت شد. او برای پنج ماه در بازداشتگاه اطلاعات اهواز محبوس بود و تحت شکنجه جسمی و روحی قرار گرفت. بر اساس شهادتنامه‌ای که این زندانی سیاسی در اختیار اطلس زندان‌های ایران قرار داده است، او در دوران بازداشت به وکیل مدافع دسترسی نداشته است. این زندانی سیاسی به ۳۰ سال حبس در تبعید در زندان اقلید محکوم شد. او در نهایت پس از تحمل هشت سال حبس از ایران خارج شد. آقا ناصری هم‌اکنون به کشور اتریش پناهنده شده است. نسخه پی‌دی اف این شهادتنامه را از اینجا بگیرید.

مشخصات

اسم کامل: رمضان ناصری

نام پدر: عذاری

سال تولد: ۱۳۴۸

مذهب: نوکیش سنی

محل تولد: اهواز، کوه عبدالله

مشاغل: کارمند دانشگاه صنعت نفت آبادان، کشاورز و دامدار، بازیگر تئاتر، تولیدکننده فیلم کوتاه برای صدا و سیمای خوزستان

فعالیت مدنی: تاسیس ان‌جی‌او برای آموزش تئاتر و آموزش به کودکان محروم از تحصیل در سال ۱۳۷۴، فعال در سازمان

مردم‌نهاد N.A برای کمک به معتادان به مواد مخدر و اجرای تئاتر خیابانی برای آموزش حقوق شهروندی

فعالیت سیاسی: فعال در حزب وفاق اسلامی (شاخه جبهه مشارکت در اهواز)، فعالیت غیر علنی در جنبش آزادی بخش الاحواز

(نضال)

پیشینه

۱- در کوه عبدالله اهواز متولد شدم و در همین شهر نیز زندگی می‌کردم. در سال ۱۳۷۴ به همراه چند نفر دیگر از دوستان همفکر یک سازمان مردم‌نهاد برای آموزش تئاتر و آموزش به کودکان بازمانده از تحصیل تاسیس کردیم. همچنان در سازمان N.A برای کمک به بیماران وابسته به مواد مخدر همکاری می‌کردم. پس از انتخابات سال ۱۳۷۶ به حزب وفاق اسلامی که شعبه جبهه مشارکت در استان خوزستان بود پیوستم. هم‌زمان به صورت زیرزمینی در جنبش آزادی بخش الاحواز (نضال) هم فعال بودم.

بازداشت

۲- در فروردین سال ۱۳۸۴، نامه‌ای بر روی سایت‌های اهوازی منتشر شد که در آن بر تصمیم شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، برای تغییر ترکیب جمعیتی عرب‌های خوزستان تأکید شده بود. این نامه امضای محمدعلی ابطی رئیس دفتر محمد خاتمی رئیس جمهور وقت ایران را به همراه داشت. تاریخ نامه مربوط به سال ۱۳۷۷ بود که دومین سال ریاست جمهوری محمد

خاتمی است. این نامه در سال ۱۳۸۴ به‌طور گسترده در خوزستان منتشر شد. در شهرهای مختلف استان خوزستان، شهروندان عرب دست به تظاهرات زدند که به شدت سرکوب شد. به دنبال این اعتراضات که من هم در آنها مشارکت داشتم، در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۸۵ در محل کارم دانشگاه صنعت نفت، بازداشت شدم. شکل بازداشت بسیار تحقیرآمیز و همراه با خشونت بود. مقابل چشم همکاران و دیگر حاضران ماموران گونی سرم کشیدند و سه نفر از آنها روی سینه‌ام نشستند که مبادا خودکشی کنم و مرا به بازداشتگاه وزارت اطلاعات در منطقه چهار شیر پشت بیمارستان ابوذر اهواز بردند.

بازداشتگاه اطلاعات اهواز

۳- برای مدت پنج ماه در این بازداشتگاه تحت شکنجه جسمی و روحی نگهداری شدم. من را روی تخت می‌خواباندند و با کابل روی کمر و باسن می‌زدند. این ضربات به قدری ادامه پیدا می‌کرد که مجبور شوم به هرچه که بازجو می‌خواهد اعتراف کنم. سه نفر از بازجویان اداره اطلاعات که در بازجویی و شکنجه و پرونده‌سازی برای من نقش داشتند حسن کاکا، سید محسن البوشوکه و برادرش بودند. علاوه بر پرونده من، این افراد از طریق ارادل و اوباش و فروشندگان و قاچاقچیان مواد مخدر اخبار و اطلاعات را از سطح شهر جمع‌آوری می‌کردند و چند نفر از دوستان من هم از همین طریق بازداشت شدند.

۴- شکنجه روحی هم دست کمی از شکنجه جسمی نداشت. بازجو مرتب من را به جاسوسی برای آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی متهم می‌کرد. او من را وهابی خطاب می‌کرد. او همچنین همواره تهدید می‌کرد که اگر همکاری نکنی خانواده‌ات را می‌آوریم و اسم تک تک اعضای خانواده را می‌آورد. یا اینکه تهدید می‌کرد که اگر همکاری نکنی به تو تجاوز می‌کنیم. کمک بازجو، سید محسن البوشوکه هم خیلی بددهن بود و بسیار فحاشی می‌کرد. او یک بار هم جلوی مافوقش من را به شدت کتک زد. از شیوه‌های دیگر اطلاعات گذاشتن کلام در دهان زندانی و همینطور اجبار به امضای مطالب خلاف واقع بود.

اخاذی از خانواده زندانیان

۵- روش غیرمنصفانه دیگر ماموران امنیتی، اخاذی خبرچین‌های وزارت اطلاعات از خانواده‌ها است. این افراد با استفاده از سادگی افراد پس از پایان بازجوییها از خانواده زندانیان مبالغ زیادی می‌گرفتند و به آنها می‌گفتند که خبری از فرزندشان به آنها خواهند داد. مثلا وعده می‌دادند که به خانواده اطلاع خواهند داد که فرزندشان در کجا بازداشت است. همچنین قول مساعدت به خانواده‌ها هم می‌دادند که عمل نمی‌شد و حداکثر کاری که می‌کردند این بود که زندانی به خانواده خود یک تلفن می‌زد. به همین طریق از خانواده ريسان سواری که اعدام شد مبالغ هنگفتی گرفتند. از خانواده من هم به همین طریق اخاذی کردند. در آن زمان حدود ۲۰ میلیون تومان که معادل (۲۰ هزار دلار) بود از خانواده من اخاذی کردند.

تفهیم اتهام

۶- پس از پنج ماه انفرادی در دی ۱۳۸۵ قاضی در حالی که چشمان من بسته بود به من اتهام مشارکت در بمب‌گذاری را تفهیم کرد که من نپذیرفتم. من تأکید کردم که فقط فعالیت‌های فرهنگی داشته‌ام. سپس به زندان کارون منتقل شدم.

زندان کارون

۷- زندان کارون شش بند داشت. در ابتدای ورود، من را به بند ۲ که ویژه زندانیان سرقتی بود فرستادند. در این بند ۴۲۰ نفر زندانی بودند که در سه اتاق نگهداری می‌شدند: دو اتاق پانزده متر در شش متر و یک اتاق هشت متر در شش متر. یک حیاط هم وسط این اتاق‌ها بود، در انتهای سالن هم سرویس بهداشتی وجود داشت و یک حیاط خلوت هم برای راه رفتن بود. ۱۵ تا ۱۶ ماه من در این بند زندانی بودم. وضعیت بهداشتی بسیار بد بود. سل، ایدز، سوزاک و... در زندان بسیار رواج داشت. به طوری که مسئولان زندان برای کنترل این بیماری‌ها بین زندانی‌ها کاندوم توزیع می‌کردند. در زمان حضور من در این زندان ۲۲ نفر از هم بندی‌های من اعدام شدند.

۸- زندان کارون جمعیت خیلی زیادی داشت. البته از طریق طرح زندان باز و نیمه‌باز قدری از شمار زندانیان کاسته شده بود اما در عین حال اصلاً جای خواب برای زندانی وجود نداشت و زندانیان کتابی می‌خوانیدند. یعنی ناچار بودند که به پهلو و چسبیده به هم بخوابند. شپش در زندان بسیار زیاد بود. بیماری سل بیداد می‌کرد. سه نفر در همان مدتی که من آنجا بودم به دلیل بیماری سل فوت کردند. بعد از حدود ۱۶ ماه من را به بند ۶ قرنطینه که مخصوص زندانیان سیاسی بود فرستادند. این بند وضعیت به مراتب بهتری نسبت به بند ۲ داشت.

محدودیت ملاقات در زندان کارون

۹- ملاقات در زندان کارون خیلی سخت بود. ده دقیقه امکان ملاقات بود. فقط به زنان و کودکان ملاقات حضوری می‌دادند. این نوع ملاقات برای همه مردها ممنوع بود. مردان فقط می‌توانستند به ملاقات کابینی بیایند، آن هم در صورتی که مسئولین زندان مشکلی با زندانی نمی‌داشتند. در این زندان ملاقات نه به عنوان حق زندانی بلکه به عنوان یک ابزار در دست زندانبان دیده می‌شد.

۱۰- در زندان کارون چند بار بین زندانیان سیاسی و زندانیان پرخطر درگیری پیش آمد. دلیل آن هم این بود که زندانیان پرخطر می‌خواستند رئیس باشند و زندانیان سیاسی زیربار زورگویی آن‌ها نمی‌رفتند.

۱۱- در زندان کارون زندانبانها از ضرب و شتم و شکنجه برای اعمال قدرت و کنترل بر زندانیان استفاده می‌کردند. روش آنها این بود که به جای حل مشکلات زندانیان و یا بهبود امکانات رفاهی زندان، به ضرب و شتم زندانیان می‌پرداختند. به عنوان نمونه در سال ۱۳۸۶ در زندان کارون یک بار بین زندانیان درگیری ایجاد شد و پلیس ضد شورش وارد زندان شد. آن‌ها یک تونل درست کردند، زندانیان را داخل تونل رد کردند و با باتوم کتکشان می‌زدند.

۱۲- در درمانگاه زندان حتی پزشک‌ها هم به رغم قسمی که خورده‌اند، توجه چندانی به درمان زندانیان سیاسی و امنیتی نداشتند. به عنوان نمونه یکی از زندانیان به نام سید وجدان عبودی، هنگام بازداشت زخمی و روده بزرگش پاره شد. بعد از یک ماه از بیمارستان مرخص شد، اما خروجی روده بزرگ بیرون بود. او نیاز داشت که برای رسیدگی و درمان به طور مرتب به درمانگاه برود. پزشک درمانگاه اهواز به او می‌گفت که «من نباید شما را درمان کنم، بلکه باید شما را بکشم. چون شما ضد این مملکت شده‌اید.»

۱۳- در مدت زمانی که من در کارون زندانی بودم ۲۲ زندانی سیاسی اعدام شدند. اعدام‌ها در بامداد پنج‌شنبه، هنگام اذان صبح انجام می‌شد. تعداد اعدام‌های زندانیان غیر سیاسی هم به مرور زیاد شده بود. صادق لاریجانی تازه رئیس قوه قضائیه شده بود و دستور داده بود که همه احکام قبلی را اجرا کنند. در دو سالی که من در زندان کارون بودم حدود ۴۰ نفر به اتهام «سرقت مسلحانه» اعدام شدند. سه مورد هم قطع دست و پا داشتیم. به این صورت که انگشت‌های پا و دست مقابل را می‌بریدند. به عنوان مثال پای چپ با دست راست و یا برعکس. یک نفر از این افراد به نام مزرعه هم‌اتاقی من بود. آن‌ها دست و پایش را بریدند.

دادگاه

۱۴- من از سال ۸۶ چندین بار من به دادگاه رفتم. دادگاه کاملاً صوری بود. قاضی محمدی رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب اهواز در کیانپارس مسئول رسیدگی به پرونده من بود. رئیس کل دادگستری استان خوزستان هم در آن زمان آقای عباس جعفری دولت‌آبادی بود. او بعداً به سمت دادستانی تهران رسید. دولت‌آبادی در جریان رسیدگی به پرونده ما بسیار فعال بود و تقاضا کرده بود که ما را به اشد مجازات محکوم کنند. در دادگاه نماینده دادستان خواستار اعمال اشد مجازات در مورد من شد. اتهام من همکاری در بمب‌گذاری بود. من این اتهام را نپذیرفتم. حکم من هم ابلاغ نشد. من را به دادگاه بردند و در دادگاه حکم را برای من خواندند. من به اتهام «اقدام

علیه امنیت کشور و محاربه» به ۳۰ سال حبس و تبعید به زندان اقلید محکوم شدم. این حکم به شعبه ۳۳ دیوان عالی شعبه رفت و تأیید شد.

۱۵- من در دادگاه وکیل داشتم. وکیل من آقای احمد حمید است. او دکترای حقوق بین الملل دارد و هم‌اکنون در استرالیا زندگی می‌کند. اما متأسفانه من در سرتاسر دوران بازداشت و بازجویی در بازداشتگاه اداره اطلاعات به وکیل دسترسی نداشتم و همین مسئله سبب شد که در جریان بازجویی علاوه بر فشارهای روحی و جسمی، به دلیل عدم آشنایی با مقررات حقوقی نتوانم به خوبی از خودم دفاع کنم. همانگونه که می‌دانید بخش زیادی از زمینه‌سازی صدور احکام سنگین زندانیان در زمان بازجویی و توسط بازجو انجام می‌شود. عدم حضور وکیل در این مرحله حساس به همه زندانیان آسیب می‌زند. من هم از این آسیب در امان نماندم. من پس از پایان دوران بازجویی و انتقال به زندان کارون برای اولین بار توانستم با وکیل ملاقات کنم.

بازگشت به بازداشتگاه اطلاعات اهواز

۱۶- در سال ۱۳۸۶ عیسی سواری که در هلند پناهنده سیاسی است و اکنون در این کشور و به درخواست دولت ایران بازداشت شده، نامه‌ای به نهادهای حقوق بشری در مورد وضعیت زندانیان سیاسی نوشته بود. این نامه هنگام خروج از زندان لو رفت. نگهبانان تصور کردند که من این نامه را نوشته‌ام. به همین دلیل من و موسی دحیمی، یکی دیگر از زندانیان سیاسی را به بازداشتگاه اطلاعات بردند. سید محسن، بازجوی خشن اطلاعات که قبلاً به او اشاره کردم، به شدت من را کتک زد و با پوتین نظامی به قدری محکم به شکم من کوبید که تا مدت‌ها شکم درد داشتم. پس از چهار ماه من را به زندان کارون بازگرداندند.

اعتصاب غذا

۱۷- سال ۱۳۸۷ یک روز صبح قبل از ملاقات، مامورانی که همه هم عرب بودند و قرار بود ما را به ملاقات ببرند به ما توهین کردند که شما کافر و مخالف نظام هستید. می‌گفتند حق شما اعدام است. من و چند زندانی دیگر با آنها درگیری فیزیکی پیدا کردیم. پس از بازگشت از ملاقات ما اعتصاب غذا کردیم و بعد از یک روز دو نفر از مسئولان زندان به نام‌های آقایان نیسی و علی‌پور به ملاقات ما آمدند و وساطت کردند. گفتند ما از شما عذرخواهی می‌کنیم و شما هم به اعتصاب غذای خود پایان دهید. چون من از بقیه زندانیان مسن تر بودم به نمایندگی از آنها با مسئولین حرف زدم و از رفتار آنها با زندانیان انتقاد کردم. آنها اسم من را یادداشت کردند و بلافاصله اسم من را صدا زدند و به زندان اقلید تبعید کردند.



دادگستری جمهوری اسلامی
ایران

شعبه هشتم اجرای احکام کیفری دادسرای

انقلاب اهواز

نامه مکانیزه ارسالی به واحد

قضای

شماره پرونده: 8509986300100260

شماره بایگانی پرونده: 850260

تاریخ تنظیم: 1391/10/17

پوست

دادستان محترم عمومی و انقلاب اهواز
جناب آقای افشار نیا
سلام علیکم
بازگشت به دستور مورخه 91/9/21 (تصویر پیوست) به استحضار می رساند محکوم علیه
رمضان (ابوعلی) ناصری فرزند عذاری به جرم مخاربه و اقدام علیه امنیت داخلی کشور به موجب
رای شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اهواز به تحمل سی سال حبس در تبعید در شهرستان
اقلید محکوم گردید. حالیه با عنایت به اینکه در دستور فوق الاشاره مرقوم فرموده اید که قبل از
اعزام نامبرده به مرخصی به اداره کل اطلاعات معرفی گردد. و نامبرده هم اکنون در شهرستان
اقلید تحمل کیفر می نماید. لذا مستدعی است مشخص فرمائید نامبرده به اداره اطلاعات استان
فارس معرفی گردد. یا به اداره اطلاعات استان خوزستان، یا نسبت به اجرای دستور حضریعالی
اقدام نشود.

دادبار اجرای احکام دادسرای انقلاب اسلامی اهواز

امضاء:

زندان اقلید

۱۸- خردادماه ۱۳۸۷ من به زندان اقلید تبعید شدم. وقتی که من را به اقلید منتقل می کردند دو گروهبان که مسئول انتقال من بودند همه پولهای من را گرفتند. حدود ۱۰۰ هزار تومان داشتم. من تا سال ۹۲ در زندان اقلید زندانی بودم. این شهر بین یاسوج و یزد و در منطقه ای سردسیر قرار گرفته است. هوای سرد زندان باعث شد که من به بیماری کلیوی دچار شدم و زانوهایم هم دچار فسادگی شدند.

۱۹- اقلید محیط روستایی و ساده ای دارد. اکثر زندانی ها هم به اتهامات مرتبط با سرقت و مواد مخدر در زندان اقلید محبوس هستند. تعداد انگشت شماری هم به اتهام قتل در این آنجا زندانی بودند. رفتارشان با من خیلی خوب بود. به ویژه خانواده زندانی ها با ما خیلی خوب رفتار می کردند. مردم وقتی که خانواده من برای ملاقات می آمدند آنها را به خانه های خودشان می بردند و نمی گذاشتند که به هتل بروند. من خیلی از آنها ممنون هستم.

۲۰- زندان اقلید یک بند بیشتر نداشت با سه تا اتاق و تعداد زندانی‌ها بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر بود. روزهای اول مسئولان زندان به من سخت می‌گرفتند اما توهین نمی‌کردند. اما به مرور از آنجا که من در کارهای عام‌المنفعه مشارکت می‌کردم نگاه آنها به من تا حدی بهتر شد. از طرفی من هم مجبور شدم که قدری با آنها مدارا کنم که بتوانم امکانات بیشتری داشته باشم. در مجموع شرایط من به مرور زمان بهتر شد. باید توجه داشت که چون در آن زمان اینترنت چندان گسترده نبود و ارتباط از زندان با خارج هم چندان زیاد نبود ما برای حفظ جان خود باید بیشتر مراقب می‌بودیم. ممکن بود که زندانیان را تحریک کنند که ما را مجروح کنند و یا آب جوش روی ما بریزند. سابقه داشت که اگر زندانبان از زندانی خوشش نمی‌آمد زندانبان دیگر را تحریک می‌کرد که آب جوش را شیرین کنند و روی زندانی بریزند. این‌طوری به پوست می‌چسبید و بیشتر می‌سوزاند. در زندان اقلید چنین مواردی رخ داده بود. آب جوش را روی باسن زندانی می‌ریزند که صورتش خراب نشود.

۲۱- البته زندانبان خطرناک در همه زندان‌ها ایجاد دردسر می‌کنند. در روزهای اول انتقال من به زندان اقلید هم چند بار درگیری پیش آمد اما مسئولین زندان به دلیل اینکه وزارت اطلاعات من را به آنجا فرستاده بود مواظب جان من بودند. هرکس که با من درگیر می‌شد را تنبیه می‌کردند.

۲۲- در زندان اقلید کتابخانه مناسبی وجود نداشت و مقل بقیه کتابخانه‌های زندان‌ها، اغلب کتب مذهبی و عقیدتی در دسترس بود که به عقیده زندانبانها افراد گمراه را هدایت می‌کردند. در این زندان همچنین هیچ باشگاه و محلی برای ورزش وجود نداشت.

۲۳- به لحاظ درمانی زندان اقلید خیلی ضعیف بود و اگر کسی بیماری جدی داشت به بیمارستان اعزام می‌شد. در خود زندان امکانات درمانی وجود نداشت.

سیب‌زمینی

۲۴- در انتخابات دور دوم احمدی نژاد در سال ۸۸ یکی از اقدامات او برای جلب رای توزیع سیب زمینی بین مردم بود. چندین تن از این سیب‌زمینی‌ها را به زندان اقلید دادند. رئیس زندان دستور داد که از اسفند ۸۷ تا اردیبهشت ۸۸، صبحانه و ناهار و شام به ما سیب زمینی خالی و بدون هیچ چیز دیگری بدهند. خانواده‌ها مجبور بودند که به صورت هفتگی برای زندانی‌ها غذا بفرستند تا عزیزانشان دچار سوءتغذیه نشوند.

۲۵- کم بودن فضای زندان، عدم دسترسی به امکانات بهداشتی، حاکمیت مافیای مواد مخدر، عدم رسیدگی به وضعیت زندانبانان در زندان و رها شدن آن‌ها پس از آزادی آسیب‌های زیادی وارد می‌کند. زندان‌ها نیاز به روانشناس دارند تا مشکلات زندانبانان و دلیل جرم آنها ریشه‌یابی شود که زندانی بتواند برای بازگشت به جامعه آماده شود. اما متأسفانه هیچ کدام از این اقدامات انجام نمی‌شود و نه تنها در داخل زندان امکان زندگی مناسب برای آنها فراهم نیست، بعد از آزادی هم زندانبانان به حال خود رها می‌شوند.

خروج از ایران

۲۶- خانواده من خیلی پیگیر وضعیتیم بودند و از خارج کشور هم نهادهای حقوق بشری به پرونده من بسیار توجه می‌کردند. همه این اقدامات و فشارها نهایتاً منجر به موافقت با مرخصی من شد. در سال ۱۳۹۳ شمسی من با سپردن دو ملک مسکونی به عنوان وثیقه و کفالت دو کارمند به عنوان ضامن، راهی مرخصی شدم. در ژوئن ۲۰۱۴ وارد ترکیه شدم و یک سال و دو ماه در ترکیه ماندم. متأسفانه موفق به اخذ اقامت نشدم و در نهایت در جولای ۲۰۱۵ از ترکیه به یونان و سپس به اتریش مهاجرت کردم. اکنون منتظر پذیرش تقاضای پناهندگی‌ام در این کشور هستم. دادگاه پس از خروج من از ایران هر کدام از ضامن‌ها ۴۰ را میلیون تومان جریمه کرد.